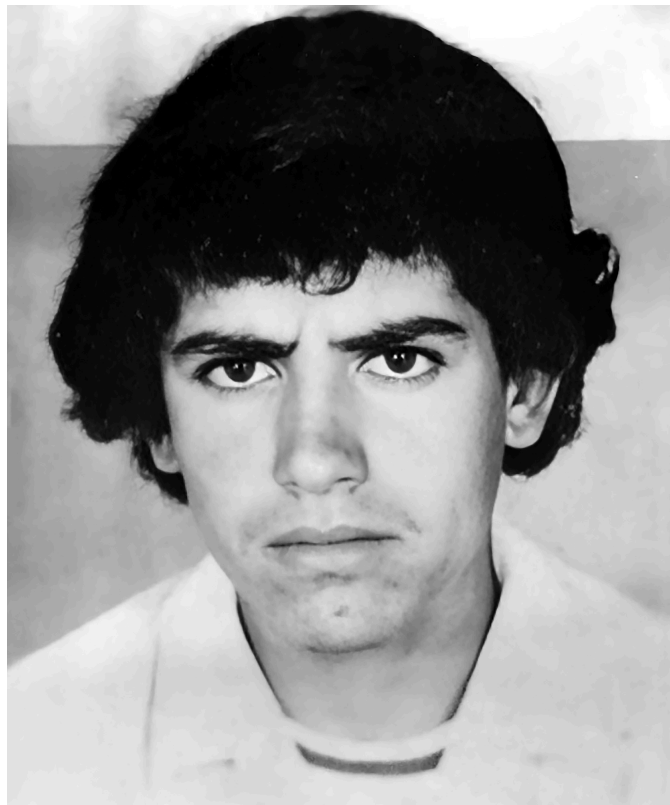


شهید عبدالله ابراهیمی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

| | |
|-------------|----------------|
| نام پدر | حسن |
| تاریخ تولد | ۱۳۴۲ |
| محل تولد | بوشهر - عسلویه |
| تاریخ شهادت | |
| محل شهادت | خور ابوموسی |
| مسئولیت | |
| نوع عضویت | |
| شغل | |
| تحصیلات | |
| مدفن | |

زندگینامه

زندگی نامه سرباز شهید عبدالله ابراهیمی

شهید عبدالله ابراهیمی فرزند حسن در سال ۱۳۴۲ در روستای خره پا به عرصه خاک نهاد. به دلیل عدم وجود مدرسه ابتدایی در زادگاهش ، تا پایه سوم ابتدایی ، همه روزه با پای پیاده فاصله ده کیلومتری روستای خود تا «چاه مبارک» را می پیمود تا به مدرسه رود. او هر روزه پس از طی مسافت فراوان بین مدرسه تا خانه ، به کارهای سنگینی که نیاز به نیروی زیاد داشت می پرداخت و این امر ، او را در نظر پدر و مادر سخت عزیز کرده بود. پس از گذراندن کلاس سوم ابتدایی ، به دلیل مشکلات مالی خانواده ، قادر به ادامه تحصیل نشد و مدرسه را ترک گفت. چون پدرش از کار افتاده و ناتوان بود و توانایی تأمین مخارج خانواده را نداشت ، «عبدالله» خود به کارگری مشغول گردید و از دوره نوجوانی تأمین مخارج زندگی را عهده دار شد.

او از کردار و اخلاق حسنه ای برخوردار بود. در طول عمر خود هیچ کس را آزرده خاطر نداشت. حرف های تند دیگران را با تبسم جواب می داد. چون خود در خانواده ای مستضعف متولد شده بود ، درد فقرا و محرومین را درک می کرد.

هر چند که فرصت چندانی برای درس خواندن پیدا نکرد اما پیوسته به برادران کوچکتر از خود تأکید می کرد که درس و مدرسه را رها نکنند و بر اثر همین سفارش های مؤکد او بود که یکی از برادرانش را به سوی شغل مقدس معلمی سوق داد.

شهید ابراهیمی جوانی شجاع و بی باک بود. در سال ۱۳۵۶ به نیروی های ارتش ستمشاهی روی خوش نشان نمی داد و با شجاعت کم نظیر علناً با رژیم طاغوتی مخالفت می ورزید شهید ابراهیمی اوایل سال ۱۳۶۱ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از طی دوره آموزش نظامی در سیرجان ، به عنوان سرباز نیروی دریایی ارتش محل خدمتی وی بوشهر تعیین گردید و قریب به بیست ماه در آن شهر مشغول به خدمت شد. در طول این مدت سه بار برای دیداری پدر و مادر به مرخصی بازگشت ، در آخرین بازگشت حسن حال عجیبی داشت و پیوسته از عدم دلبستگی به دنیا صحبت می کرد.

در بهمن ماه ۱۳۶۳ داوطلبانه از بوشهر به مناطق عملیاتی اعزام گردید و در قالب یک گروه هشت نفره ، متشکل از شش نفر سرباز خدمه توپ پدافند و دو درجه دار در مأموریت های دریایی و زمینی در مناطق ۰۳ آبادان ، بهمن شیر و سکوها های نفتی شرکت نمود. سرانجام دوشادوش دیگر کفر ستیزان جبهه حق ، در رزم دریایی شرکت نمود و در تاریخ ۱۲/۱۲/۱۳۶۳ در حین گشت زنی با ناوچه در خور ابوموسی (خلیج فارس) از ناحیه دست و صورت مورد اصابت قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت رسید.

مصاحبه

مصاحبه با خانواده شهید ابراهیمی

شهید ابراهیمی فردی متدین و با اخلاق اسلامی بود. جوانی متعهد به اسلام که جهت پاسداری از وطن اسلامی خویش لباس مقدس سربازی را بر تن نمود. با والدین و خانواده و دوستان و مردم نیز بسیار مهربان و خوش برخورد و دائماً سعی می کرد به افراد مستمند کمک نماید. اوقات فراغت خود را به دیدار دوستان و اقوام می رفت.

شهید داوطلبانه جهت خدمت به جمهوری اسلامی لباس مقدس سربازی را بر تن نموده و پس از گذراندن دوره آموزشی به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام گردید. وی به حضرت امام (ره) علاقه زیادی داشت و دائماً در میان خانواده و دوستان بر پیروی از اوامر ایشان تأکید می نمود.

او خانواده را به صبر و تقوا و یاری امام و ادامه خط سرخ شهادت و فداکاری و از خود گذشتگی در راه دین و میهن سفارش می نمود و پس از شهادتش در میان خانواده روحیه ای تازه ای جهت ادامه خط سرخ شهید به وجود آمد.

مصاحبه با مادر شهید

عبدالله در بیشتر کار های خانه و بیرون از خانه به من کمک می کرد. رفتار و کردار او نسبت به دیگران برادرانش تفاوت زیادی داشت. او در فضایی سرشار از محبت و ایمان و صداقت رشد یافت و از همان کودکی اهل نماز و مسجد بود. هر روز صبح زود از خواب بیدار می شد و خود را را برای رفتن به مسجد آماده می کرد. مشکلات و سختی های خود را برای هیچ کس باز گو نمی کرد و همیشه در این فکر بود که چگونه مشکلات دیگران را حل نماید.

روز عید فطر که فرا می رسید در دید و بازدید از بستگان و آشنایان پیشقدم بود و حال همه را می پرسید. موقع شهادت «عبدالله» ، دو برادر کوچکترش محصل بودند و کسی نبود که خرج آنها را پردازد و من از این نظر سخت نگران و ناراحت بودم اما عبدالله با حرف هایش به من قوت قلب می داد. یادم می آید آخرین باری که به مرخصی آمد به من گفت : « مادر نگران نباش ، دیگر مدت زیادی به پایان یافتن خدمت سربازی ام نمانده است. انشاءالله پس از اتمام خدمتم بار مخارج خانه را خود بر دوش می گیرم ».

مصاحبه با دوست شهید ابراهیمی

نام و نام خانوادگی مصاحبه شونده : راشد سلطان دوستی نام پدر: احمد

من با توجه به اینکه هم زادگاه شهید هستم از کودکی با هم دوست بودیم. شهید با همه برخوردی محترمانه و دوستانه داشت و در هر زمینه ای که می توانست به دیگران کمک می کرد و برای ما الگو بود. اشتیاق شهید به جنگ و روحیه شهادت طلبی ایشان تأثیر فراوانی بر همکلاسیان و دوستان ایشان داشته است و به یاد دارم که هر وقت برای گردش به صحرا یا کوه می رفتیم شهید ابراهیمی شعار: « ارتش فدای ملت » را زمزمه می کرد.

سپس ایشان به خدمت سربازی اعزام شد پس از گذشت چندین ماه، روزی در مدرسه مشغول درس خواندن بودیم که یکی از دوستان به من گفت: « من تازه از خره آمده ام و منزل پدر عبدالله ابراهیمی شلوغ است و خبر آورده اند که « عبدالله » به شهادت رسیده است. » من سریعاً به روستا رفتم وقتی به آن جا رسیدم مطمئن شدم که ایشان شهید شده است.

شهادت او روحیه تازه ای جهت ادامه راه او و دیگر شهیدان به مردم روستا داد. او خانواده و دوستان خود را به ادامه خط سرخ شهادت و ایثار و از خود گذشتگی در راه اسلام و انقلاب فرا می خواند.

مصاحبه با هم‌رزم شهید ابراهیمی

نام و نام خانوادگی مصاحبه شونده: ابراهیم ستوده نام پدر: محمد

سال ۱۳۶۲ به همراه شهید ابراهیمی به خدمت مقدس سربازی اعزام شدیم و پس از گذراندن دوره آموزش نظامی و بعد از شش ماه خدمت، در منطقه صفر - سه آبادان مشغول به خدمت شدیم و حدود یک ماه در آن منطقه در خط جلو بودیم و دوباره به پایگاه برگشتیم و بعد به مأموریت های دریایی می رفتیم. او اخلاقی عالی داشت و همیشه خوش برخورد بود و آرزوی شهادت داشت و به نحو احسن انجام وظیفه می کرد. برخوردش با همه همسنگرها خوب بود و هیچ ترسی از خمپاره و گلوله نداشت و همیشه حالت خوشحالی و بی خیالی از مرگ از خود نشان می داد. جوان خیلی زرنگی بود و از پیشنهاد مأموریت رفتن استقبال می کرد. پس از چندی من در بندر کارنژاد بوشهر مشغول به خدمت شدم.

سرانجام شهید ابراهیمی به مأموریت دریایی به خور ابوموسی می رود و هنگام بازگشت از مأموریت کاروانی از آنجا رد می شود و به بندر بوشهر می آید و در بین راه، دشمن با راکت و موشک به آنان حمله می کند و ایشان در همان جا به شهادت می رسند.

مصاحبه با مادر شهید

عبدالله در بیشتر کارهای خانه و بیرون از خانه به من کمک می کرد. رفتار و کردار او نسبت به دیگران برادرانش تفاوت زیادی داشت. او در فضایی سرشار از محبت و ایمان و صداقت رشد یافت و از همان کودکی اهل نماز و مسجد بود. هر روز صبح زود از خواب بیدار می شد و خود را برای رفتن به مسجد آماده می کرد. مشکلات و سختی های خود را برای هیچ کس بازگو نمی کرد و همیشه در این فکر بود که چگونه مشکلات دیگران را حل نماید.

روز عید فطر که فرا می رسید در دید و بازدید از بستگان و آشنایان پیشقدم بود و حال همه را می پرسید. موقع

شهادت «عبدالله» ، دو برادر کوچکترش محصل بودند و کسی نبود که خرج آنها را بپردازد و من از این نظر سخت نگران و ناراحت بودم اما عبدالله با حرف هایش به من قوت قلب می داد. یادم می آید آخرین باری که به مرخصی آمد به من گفت : « مادر نگران نباش ، دیگر مدت زیادی به پایان یافتن خدمت سربازی ام نمانده است. انشاءالله پس از اتمام خدمتم بار مخارج خانه را خود بر دوش می گیرم ».

خاطرات

خاطراتی از شهید عبدالله ابراهیمی

«کار»

در یکی از روزهایی که شهید ابراهیمی در سال ۱۳۶۲ به مرخصی آمده بودند سرمای فوق العاده ای حاکم شده و باد بسیار سردی می وزید. همان روز قرار بود پشت بام خانه یکی از بستگان را گل اندود کنیم. سرما و باد آن چنان شدت یافت که ادامه کار را غیر ممکن کرده بود و همه دست از کار کشیده به داخل خانه رفتند و درها را بستند و بخاری را روشن کردند اما شهید ابراهیمی آستین بالا زد و خود به تنهایی دو سرویس خاک را با گاه مخلوط کرد و آب گرفت. ما هر چه او را صدا می زدیم که «کار را رها کن بیا، سرما می خوری» دست از کار نمی کشید و به ما می گفت: «گاه گل آماده است، تا خشک نشده بیاید کار کنید». آن روز از کار و تلاش او سخت تحت تأثیر قرار گرفتیم و دقایقی در اتاق گریه کردم. نمی دانستم که او به زودی به شهادت خواهد رسید.

راوی: سلطان ابراهیمی، برادر شهید

«آتش»

چندین مدت به همراه شهید ابراهیمی و چند سرباز دیگر در یک چادر پر از مهمات و مواد منفجره در منطقه بهمن شیر مشغول به خدمت بودیم. یک روز صبح که از خواب بیدار شدیم شهید ابراهیمی گفت: «بچه ها، همه ما در این چادر کوچک می خوابیم که پر از مهمات است و گنجایش همه ما را ندارد بیایید این ها را بیرون از چادر بگذاریم تا جای بیشتری داشته باشیم». همه کمک کردیم و تمام مهمات را در فاصله دوری از چادر به طور مرتب کنار هم چیدیم و پلاستیک

بزرگی روی آن کشیدیم. دو شب بعد در حالی که در خواب بودیم پای یکی از بچه ها به فانوس درون چادر خورد و سرازیر شد، نفت همه جا را فرا گرفت و تمام چادر آتش گرفت. سراسیمه از خواب بیدار شدیم. هر قدر تلاش کردیم آتش را خاموش کنیم موفق نشدیم و کلیه وسایل و لباس ها در آتش سوخت. خدا را شکر کردیم که با دور اندیشی شهید ابراهیمی همه مهمات را به بیرون از چادر منتقل کرده بودیم وگرنه ...

راوی: ابراهیم ستوده، هم‌رزم شهید

«تعقیب»

در سال های قبل از انقلاب، روزی در حالی که با شهید ابراهیمی سوار بر یک موتور سیکلت بودیم و او رانندگی می کرد بدون توجه به فرمان ایست نیروی نظامی، از جلو پاسگاه عبور کردیم. فرمانده پاسگاه به همراه چندین سرباز مسلح ما را تعقیب کردند. هر چه اصرار کردم که باید به خانه برگردیم و پنهان شویم قبول نکرد و گفت: امروز تا بنزین در موتور هست باید آنها را اذیت کنم. او با شجاعتی که داشت به خانه پناه نبرد بلکه با پیچ و تاب خوردن به دور درختان و پنهان شدن در پشت آنها، نیروی های نظامی وابسته به شاه را حسابی دست انداخته بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات شهید عبدالله ابراهیمی
(دفترچه روایت عشق)
□ از جان گذشته □

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا □ عند ربهم يرزقون
در جبهه با شهید عبدالله ابراهیمی با هم بودیم. ما عده کمی بودیم و در ماموریت‌های دریائی و زمینی شرکت می کردیم.

۶ سرباز خدمه توپ پدافند و ۲ درجه دار ، این ۸ نفر بصورت تیم بودیم و چندین بار با هم ماموریت رفتیم. اولین ماموریت صفر ۳ آبادان و دومین ماموریت بهمن شیر آبادان و سگوهای نفتی مانند سکوی نوروز - سکوی اردشیر - سکوی فریدون ، سکی بهرکان که در این چند ماموریت ، چندین موشک به ما شلیک کردند و من زخمی شدم ، چند تکه ترکش ریز خوردم و بعد از آن هیچ ماموریت دیگری نرفتم. در آن زمان با هم ۲۲ ماه خدمت بودیم ولی آن شهید بزرگوار راه خود را ادامه داد حت در مرتبه اخیر از ماموریت برگشته و برگ مرخصی در دست داشت و قرار بود صبح به مرخصی برود ولی آن شب اعلام کردند که فردا ماموریت کاروان چه کسی داوطلب است برود ؟ آن شهید بزرگوار مرخصی اش را لغو کرد و دوباره به ماموریت رفت و در همان ماموریت یعنی در تاریخ ۱۳/۱۲/۶۲ شهید شد. محل شهادت وی نیز در خور ابوموسی است. شهید سربازی دلاور و شجاع بود و واقعا جبهه مردان خود را شناخته بود. مردانی که هرگز از تیر و ترکش نهراسیدند و جان گرانقیمت خود را هدیه دادند و به آرزوی شهادت نائل گردیدند.

راوی خاطره : ابراهیم ستوده - هم‌رزم شهید

حکایت عاشقی

زیاران عاشق حکایت کنیم

از آنها که خونین سفر کرده اند

سفر بر مدار خطر کرده اند

از آنها که فریاد خونین شان

دمید از گلوی سحر زادنشان

غبار تغافل ز جانها زدود

هشیواری عشقبازان فزود

بیا با گل لاله بیعت کنیم

که آلاله ها را حمایت کنیم

حمایت ز گلها، گل افشاندن است

هم آواز با باغبان خواندن است

(سید حسن حسینی)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران